

«ه/ه» معرفه در متون کهن فارسی

محمود ندیمی هرندی (استادیار دانشگاه پیام‌نور)
تهمینۀ عطائی کچوئی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: یکی از نشانه‌های معرفه در تداول امروز «ه/ه» بیان حرکت/های غیرملفوظی است که به آخر اسم الحاق می‌شود: «اسبه را خریدم». همگی اهل دستور و زبان‌شناسان این نشانه را خاص زبان گفتار می‌دانند و شواهدی که برای آن ذکر می‌کنند از زبان گفتار امروز است و در آثار گذشتگان از نوشته‌های صادق هدایت آن‌سوتر نمی‌رود. در مقاله حاضر قدیم‌ترین نمونه‌های کاربرد این ساخت را در متون نظم و نثر فارسی قرن ششم هجری به بعد شناسایی کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که در شعر سوزنی و عطار، شاعران حوزه سمرقند و نیشابور و زنده در قرن ششم نمونه‌هایی دارد.

کلیدواژه‌ها: «ه/ه» معرفه، واژه‌بست «ه»، تکواژ «ه»، دستور تاریخی، متون کهن فارسی.

۱ مقدمه

اسم بدین لحاظ که برای مخاطب شناخته‌شده باشد یا نباشد بر دو قسم است: نکره و معرفه. نشانه‌های اسم معرفه^۱، بنا بر آنچه گفته‌اند، عبارت است از: (۱) اسم خاص؛ (۲) موصوف

۱. برای آگاهی از بحث‌هایی که محققان درباره اسم معرفه در زبان فارسی طرح کرده‌اند ← قریب و دیگران ۱۳۸۰

صفت‌های اشاره؛ ۳) اسمی که به اسم معرفه‌ای اضافه شده باشد؛ ۴) اسمی که واژه‌بست^۱ «ی» به آن افزوده شده باشد و، در جملهٔ پیرو، پیش از «که» ربطی بیاید؛ ۵) اسمی با نقش مفعول که با نقش‌نمای «را» همراه باشد؛ ۶) اسمی که با واژه‌بست‌های «ه/ه» و «-ش» همراه شود؛ ۷) در بافت‌ها و موقعیت‌های خاصی تکواژ جمع معرفه‌ساز است؛ ۸) صفت برترین و عدد ترتیبی موصوف و معدود خود را معرفه می‌کند؛ ۹) ضمیرهای شخصی و اشاره و مشترک همیشه معرفه‌اند (طباطبائی ۱۳۹۵: ۴۹۱-۴۹۴).

چنان‌که گفتیم یکی از نشانه‌های معرفه، «ه/ه» است که به آخر اسم افزوده می‌شود. دستوردانان سنتی و زبان‌شناسان اتفاق نظر دارند که این «ها»ی معرفه‌ساز مخصوص زبان گفتار است و شواهدی که برای آن ذکر کرده‌اند همه از زبان گفتار امروز است. ما در نوشته حاضر، پس از مرور پیشینه تحقیق، قدیم‌ترین نمونه‌های کاربرد این ساخت را در متون فارسی شناسایی کرده‌ایم و سابقه کاربرد این نشانه معرفه را تا قرن ششم هجری رسانده‌ایم.

۲ پیشینه تحقیق

نخستین کسی که دربارهٔ «ه/ه» معرفه سخن گفته رضاقلی خان هدایت (وفات: ۱۲۸۸ق) است. او در مقدمهٔ انجمن‌آرای ناصری (تألیف: ۱۲۸۸ق/ ۱۲۵۰ش) یکی از انواع «ها»ی مختفی را «ها»ی تحقیر جانشین ضمائر منفصل دانسته است:

«ها»ی مختفی [= بیان حرکت/ غیرملفوظ] بر شش نوع بود: اول، «ها»ی تأنیث...؛ دوم، «ها»ی تحقیر که به آخر بعضی اسماء متصل گشته، مفید معنی تحقیر باشد، چنان‌که به لفظ «پسره» و

[چاپ اول در دو مجلد، مجلد اول: ۱۳۲۸، مجلد دوم: ۱۳۲۹]؛ ۳۲-۳۴؛ معین ۱۳۶۳: ۵۷ به بعد؛ مشکور ۱۳۵۰: ۲۳۲-۲۳۴؛ شریعت ۱۳۷۲: ۲۱۵-۲۲۱؛ انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۱: ۸۰-۸۱؛ لازار ۱۳۸۴: ۹۵-۹۶؛ فرشیدورد ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰؛ وحیدیان کامیار و اعوانی ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱؛ فاضل ۱۳۹۲: ۷۷-۷۹.

۱. «واژه‌بست (clitic) یکی از انواع کلمه به شمار می‌رود که کاربرد مستقل ندارد و مانند وندها به کلمه قبل یا بعد از خود می‌چسبد، ولی به خلاف وندها جزء ساخت این کلمه محسوب نمی‌شود. گروهی که به کلمه قبل از خود می‌پیوندند 'پی‌بست' و دسته‌ای که به کلمه بعد از خود می‌چسبند 'پیش‌بست' نامیده می‌شوند. واژه‌بست‌های فارسی همه پی‌بست‌اند» (کلباسی ۱۳۸۷: ۲۵؛ نیز ← همان: ۳۲؛ طباطبائی ۱۳۹۵: ۵۴۰-۵۴۷)

«دختره»، مثلاً بگویی: «این پسره کسی را به خاطر نمی‌آورد»، و بعضی جا، 'های' «دختره» به جای ضمیر منفصل وارد است، مثلاً اگر دختر زید قابل عروسی شده باشد و زید از غم آن به تنگ آید، عمرو از راه غمخواری خطاب به دیگری کند که «زید را دختره حیران کرده است» یا خطاب به زید کند که «دختره تو را از غم و اندوه هلاک خواهد کرد» یا زید خودش بگوید که «دختره وقتی که رو به رو آید از خجالت می‌میرم». پس 'های' لفظ مزبور در قول اول به جای «او» و در دویم به جای «تو» و در سیم به جای «من» افتد. در این هر سه «دختر» بی استعمال «ها»، و با یکی از ضمایر مسطوره فصیح نبود (هدایت ۱۳۳۸: ۴۳).

رضاقلی خان هدایت در اینجا «ه/ه» معرفه را «های تحقیر» نامیده و آن را، به جای ضمیر منفصل، وارد دانسته است.

سید احمد خراسانی در مقاله‌ای با عنوان «نشانه معرفه و نکره»، که آن را در سال ۱۳۲۸ در مجله دانش (ش ۱۰-۱۱) به چاپ رساند، چنین نوشته است:

در زمان ما برای معرفه نیز نشانه‌ای می‌آورند. در شمال و مرکز ایران مانند خراسان و عراق «ه» است، مانند اسبه را خریدم. ... در شیراز نشانه معرفه «و» است، مانند اسبو را خریدم (خراسانی ۱۳۲۸: ۵۲۹).

خراسانی، پس از مدّت کوتاهی، مقاله خود را، در همان مجله (ش ۱۳) با ویرایش تازه، دوباره منتشر کرد و در آن تأکید کرد که این نشانه معرفه تنها در گفت و گو به کار می‌رود نه در نوشتن (همو ۱۳۲۹: ۴۷).

ژیلبر لازار در دستور زبان فارسی معاصر (تألیف: ۱۹۵۷/م ۱۳۳۵-۱۳۳۶ ش)، ضمن تأکید بر گفتاری بودن کاربرد «ه/ه» معرفه، نکات تازه‌ای درباره آن نوشت که، به طور خلاصه، عبارت‌اند از: (۱) کارکرد آن واضح‌تر کردن معرفگی است؛ (۲) تکیه می‌گیرد؛ (۳) تنها در پایان اسم مفرد می‌آید؛ (۴) کاربرد آن همیشه اختیاری است؛ (۵) می‌تواند با اسم اشاره یک‌جا جمع شود؛ این پسره؛ (۶) می‌تواند با اسمی همراه شود که صفتی پس از آن آمده باشد [ترکیب وصفی]. در این صورت «ه/ه» به پایان گروه [ترکیب وصفی] متصل می‌شود و کسره نیز حذف می‌گردد: «من یواشکی رفتم تو باغ پشت کاج بزرگه واسادم» (چوبک به نقل از لازار ۱۳۸۴: ۹۶).

محمد معین، در کتاب مفرد و جمع و معرفه و نکره (تألیف: ۱۳۳۷)، پس از نقل سخن خراسانی، به نکات تازه‌ای اشاره کرده است: (۱) این نشانه در تهران و قم هم مستعمل است و «(e) تلفظ شود؛ (۲) به اسم‌های خاص نیز می‌پیوندد: حسین، علی، محمد؛ (۳) در صورت الحاق به کلمات مختوم به «(ا)»، «(و)» و «(ه)» به جای «(ه)»، «(هه)» می‌آید: آقاهه، کوچولو، کوتولوه (معین ۱۳۳۷: ۲۸۲).

زبان‌شناسان نیز به «(ه/ه)» معرفه پرداخته‌اند. ایران کلباسی آن را با عنوان واژه‌بست «(e)» نشانه معرفه معرفی کرده و استعمال آن را خاص زبان محاوره دانسته است (کلباسی ۱۳۸۷: ۳۲).

حسین عبدالملکی، در مقاله «واژه‌بست «(e)» تصغیر و معرفه در زبان فارسی»، تکواژ «(e)» را به عنوان «واژه‌بست تصغیر و معرفه» معرفی کرده و دو ویژگی اساسی برای آن برشمرده است:

از یک سو اسم جنس را به اسم معرفه تبدیل می‌کند و از سوی دیگر به اسم معرفه حالتی از تصغیر و تحبیب می‌بخشد (عبدالملکی ۱۳۸۵: ۹۷).

فربیا قطره، در مقاله «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز»، «(ه/ه)» معرفه را با عنوان «پسوند تصریفی ه/ه» یکی از مشخصه‌های تصریفی اسم دانسته است (قطره ۱۳۸۶: ۶۳). محمد راسخ‌مهند، در مقاله «معرفه و نکره در زبان فارسی»، واژه‌بست «(e)» را خاص زبان محاوره امروزی دانسته و کاربرد آن را علاوه بر اسم و صفت، برای مصدر هم ممکن دانسته است: «بازی‌نکرده مهم نیست» (راسخ‌مهند ۱۳۸۸: ۸۹-۹۱).

نوید فاضل، در دستور زبان پارسی (تألیف: ۱۳۹۲)، «(ه/ه)» معرفه را تحت عنوان پرده شناختی «(e)» مطرح کرده و درباره آن نوشته است:

کاربرد این نمود شناختی فراگیر نیست، چون: (۱) این نمونه در ادبیات کلاسیک پارسی به کار نرفته؛ (۲) تنها اسم‌های مفرد در عهد ذکری یا ذهنی پرده شناختی /e/ به خود می‌گیرند (فاضل ۱۳۹۲: ۷۹).

چنان‌که دیدیم اهل دستور و زبان‌شناسان، از خراسانی تا فاضل، کاربرد «(ه/ه)» معرفه را

خاصّ زبان گفتاری امروز می‌دانند و قدیم‌ترین شواهدی که ذکر کرده‌اند از صادق هدایت (وفات: ۱۳۳۰ش) فراتر نرفته است:

دختره به کَلّی از یادم رفته بود (صادق هدایت به نقل از فاضل ۱۳۹۲: ۷۹).
اون [= خداوند] دنیاقتنگه را کُن فیکون کرد» (صادق هدایت و مسعود فرزاد به نقل از لازار ۱۳۸۴: ۹۶).

ما در مقاله حاضر، با ارائه شواهدی، نشان داده‌ایم که کاربرد «ه/ه» معرفه در قرون گذشته، از قرن ششم هجری نیز سابقه داشته است.

۳ شواهد

نمونه‌هایی که در اینجا آمده در محدوده‌ای است که ما جست‌وجو کرده‌ایم. چه بسا در آثار دیگر نمونه‌هایی یافت شود. قدیم‌ترین شواهدی که یافته‌ایم از دیوان سوزنی سمرقندی (وفات: ۵۶۲ یا ۵۶۹ق) است؛ در یکی از قصاید او «در هجاء یاقوتی جولاهه»:

از تیغ هجای پدر من پدر تو صد ره به هزیمت شد و سر بُرد و سپر ماند
هرچند ندارد پسر من خبر از شعر از خنجرِ هجوش پسرَت خواهد سر ماند
گویی پسره گویِ هنر بُرد ز آقران بر سبلیتِ آقرانش ری، ار مُرد و اگر ماند
تو هیچ کسی در ره شعر و پسرَت هم من وصف شما گفتم و بر راهگذر ماند

(سوزنی ۱۳۳۸: ۲۴)

جز شعر سوزنی، در شعر عطار نیشابوری (وفات: ۶۲۷ق) نیز به این نوع «ه» برخورده‌ایم. زبان عطار به زبان گفتاری و محاوره بسیار نزدیک است و عرصه را برای حضور ساخت‌های دستوری زبان گفتاری فراهم کرده است.^۱ عطار در مصیبت‌نامه، در حکایت میره عبدالسلام^۲ و آنکه خرش را گم کرده بود، آورده است:

۱. استادان ارجمند، محمدرضا شفیعی کدکنی و محمود عابدی و تقی پورنامداریان درباره ویژگی‌های زبانی و سبکی عطار به تفصیل سخن گفته‌اند (← شفیعی کدکنی ۱۳۸۵: ۸۸-۱۰۰؛ عابدی و پورنامداریان ۱۳۹۰: ۶۳-۷۲).

۲. میره، فرزند عبدالسلام، از مشاهیر واعظان عصر و از رجال نیمه اول قرن ششم هجری بود (شفیعی کدکنی ۱۳۸۸: ۵۸۴).

بود در غزنی امامی از کرام
چون سخن گفتی امام نامدار
هر که را در شهر چیزی گم شدی
بانگ کردی آنچه گم کردی به راه
روزی مجلس بود مردی سوگوار
بر سر آن مردم مجلس‌نیوش
کای مسلمانان خری با جُل که یافت؟
چون نداد آنجا کسی از خر نشان
آن امام، القصّه، حرف آغاز کرد
وصفِ عشق و عاشقان گفتن گرفت
پس چنین گفت او که ذراتِ جهان
در جهان کس بود کو عاشق نبود؟
هست در مجلس کسی این جایگاه
غافلی برخاست، پنداشت آن سلیم
گفت: اگر چه یافتم عمری تمام
میره گفت آن مرد خرگم‌کرده را:
کانچه تو در جستش بشتافتی

نام بودش میره عبدالسّلام
خلق آنجا جمع گشتی بی‌شمار
روزی مجلس پیش آن مردم شدی
پس نشان جستی ز خلق آن جایگاه
زانکه خر گم کرده بود آن بیقرار
مرد خرگم‌کرده آمد در خروش
چه خر و چه اسب، آن دُلْدُل که یافت؟
مرد شد بر خاک از آن غم خون‌فشان
دفترِ عشّاق از هم باز کرد
وز کمالِ عشق آشفتن گرفت
جمله در عشق‌اند پیدا و نهان
یا کمالِ عشق را لایق نبود؟
کو به سرّ عشق کم برده‌ست راه؟
کانکه عاشق نیست کاری‌ست آن عظیم
هرگزم عشقی نبوده‌ست، ای امام
رو فساری آر و گیر این مرده را
مَنّت ایزد را که اینجا یافتی

(عطار نیشابوری ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۵)

در این شاهد از عطار، «ه» معرفه همراه با معنای تصغیر و تحقیر است و برابر با گونهٔ
آشنا تر امروزی: «مردک/ مردکه». در اینجا میره عبدالسّلام به آن مرد خرگم‌کرده گفته است:
برو افساری بیاور و این مردک را بگیر.

عطار همچنین، در حکایت آن نانا که از کسب و نانوائی روی گرداند، آورده است:

نان‌پزی دیوانه و بیچاره شد
شهر می‌گشتی چو پی‌گم‌کرده‌ای
سانلی پرسید ازو کای حیل‌جوی
گفت تا من پختمی یک گِردِه نان
تا بیختی گِردِه‌ای این بی‌خبر
وز میانِ نان‌پزان آواره شد
گِردِه‌ای می‌خواستی بی‌کرده‌ای
گِردِه‌ای بی‌کرده چون باشد بگوی؟
گِردِه‌ای نو در رسیدی همچنان
در برِ ریشم نهادندی دگر

چون سری پیدا بُد این گرده را
بر دلم چیزی درآمد از اله
روز تا شب گرده نان می‌بست
خوش خوشی می‌رو میان راه تو
سر بگردید از جنون این مرده را
گفت صد گرده میز، یک گرده خواه
گرده آخر رسد از صد کست
گرده‌ای بی‌گرده‌ای می‌خواه تو

(همان: ۳۰۵)

در این شاهد نیز، همچون نمونه پیش، «ه» معرفه همراه با معنای تصغیر و تحقیر است. در اینجا شاعر می‌گوید: چون منشأ حوالهٔ ارزاق پیدا نبود، این مردک از دیوانگی متحیر شد. بر اساس این شواهد، می‌توان اظهار داشت که قدمت کاربرد «ه/ه» معرفه در بعضی لهجه‌ها و گونه‌های زبان فارسی به قرن ششم هجری می‌رسد.

از این گذشته، شواهد دیگری نیز در دست است که صد سال از شواهد صادق هدایت کهن‌تر است:

قائم مقام فراهانی (مقتول در ۱۲۵۱ق)، که نثر متکلفِ عصرِ خود را به نثر ساده و نزدیک به گفتارِ طبیعی مردم تغییر داد، در منشآت خود، در نامه‌ای به میرزا صادق مروزی وقایع‌نگار نوشته است:

کاغذه را مثل ابنای زمان دُم‌بریده کردم، ان شاء الله ناجور نیست؛ مثل آن شب که مدبری منحوس با من معارض بود، کاغذی معکوس به میان انداختم (قائم مقام فراهانی ۱۳۸۹: ۱۲۸).

و در نامهٔ دیگری که از خراسان به نواب طهماسب میرزا نوشته، چنین آورده است:

در نظر شریف هست که هنگام ادراک حضور، مکرر در خلوت‌های اوتراق و روزهای سواری، عجز و الحاح و اضطرابی می‌کردم که شما راضی شوید دست از این پیره‌زنه بردارم، یکباره طلاقش بدهم (همان: ۲۶۹).

و در نامه‌ای دیگر نوشته است:

مگر یادت رفته است آن روز در بالاخانهٔ میرزا تقی مرا بالمشافهه محصل فرمودند و وصول نوشتجات به تحصیل من مقرر شد؟! بسم الله این سر و این چماق کافرکوب، یا بزن و بشکن و بکوب یا مخواب و بنشین و بنویس. گفتم: جان من، این جسارت تازه است، از کجا پیدا کردی؟ گفت: از آن روزِ بالاخانه که مرا بر تو گماشتند، به همان نشانه که آن پسر قزوینی

مورچه‌پی‌زده [= ریش‌تراشیده] نکلتوگذاشته [= سبیل‌گذاشته]، شستِ پاش از درزِ جوراب درآمده.... (همان: ۲۸۹).

و در انتهای همین نامهٔ اخیر آورده است:

آن شب هیچ یک از ستاره‌ها خواب نکردند و ملائک آسمان در عذاب بودند تا، آخر همه، نوبت به این کاغذ رسید (همان: ۲۹۰).

احمد بن خداوردی در کتاب اخبارنامه (تألیف: ۱۳۰۷ق) می‌نویسد:

گفت که من این پسر را نوکر می‌گرفتم که شما این قدر به او اظهار مروت و مهربانی می‌نمایید (احمد بن خداوردی ۱۳۸۳: ۳۲).

مصطفی‌خان یک نفر برادر خود معه همشیره آن پسر بر سبیل غلامی و کنیزی روانهٔ دربار شاهی نمود (همان: ۶۴).

دست بر اندام این دختر نژید، این دختره، دختر میرحسن‌خان است (همان: ۱۳۸).

شهبازۀ اردبیل فرمود که این پسر هر چه می‌گوید راست است (همان: ۱۷۵).

هر چند من به خود مغرور شدم، به حرف آن پسر اعتناء ننمودیم (همان: ۲۱۳).

آن پسر بسیار محبوب و ساده بود. به من گفت: شما اسب خود را سوار شوید، من در ترک شما می‌نشینم می‌رویم. من به او گفتم: اگر در پیش بنشینم، راه را نمی‌دانم. پس مصلحت است شما در پیش بنشینید، ما را به ترک خود بگیرید. خلاصه پسر سوار شد و ما را در کفل خود نشاند (همان: ۲۱۸-۲۱۹).

حاجیه خانم علویۀ کرمانی در سفرنامهٔ خود موسوم به روزنامهٔ سفر حج عتبات عالیات و دربارِ ناصری (تألیف: ۱۳۰۹-۱۳۱۲ق)، نوشته است:

مادر میرزا شهاب‌الدین با این پسر رفته خانهٔ خواهرزاده‌اش را پیدا کرده، رفته‌اند (علویۀ کرمانی ۱۳۸۶: ۲۰۴).

در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه قاجار (وفات: ۱۳۱۳ق) به قم در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۹ هجری آمده است:

زیر چشم پسر زخم بود، اول گفتم پسر را بیرون کنند، زیر چشمش زخم است؛ خواستند بیرونش کنند، شاخ شانه می‌کشید. نمی‌رفت، می‌گفت اگر مرا بزیند این پسر نمی‌گذارد —

عزیزالسلطان را پسره می‌گفت — من دستم را بلند کردم گفتم می‌خواهی بزنمت؟ آن هم دستش را بلند کرد که مرا بزند (ناصرالدین شاه ۱۳۸۱: ۹۷).
امین‌السلطان گفت: محمدحسن‌خان پسر شجاع‌الملک است، از آذربایجان آمده است. این پسره هم نوه شجاع‌الملک، پسر محمدحسن‌خان است (همان: ۱۰۴).
به محمدعلی‌خان، پسر حاجی خازن‌الملک، دادند بخواند؛ این پسره نتوانست درست بخواند. به ابوالحسن‌خان فخرالملک دادند قرائت نماید؛ بالتسببه بهتر بود (همان: ۲۰۱).

۴ نتیجه

یکی از نشانه‌های معرفه کاربرد «ه/ه» در پایان اسم یا صفت جانشین اسم یا مصدر است. این نشانه، به زعم اهل دستور و زبان‌شناسان، خاص زبان گفتار امروز است؛ اما در مقاله حاضر، سابقه کاربرد این نشانه معرفه را در اشعار قرن ششم هجری به این سو نشان دادیم. نکته قابل توجه آن است که در اغلب این شواهد، علاوه بر «ه/ه» معرفه، صفت‌های اشاره «آن» یا «این» هم وجود دارد.

منابع

- احمد بن خداوردی (۱۳۸۳)، اخبارنامه، به تصحیح حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش دوم، چاپ هفدهم، تهران: فاطمی.
خراسانی، سید احمد (۱۳۲۸)، «نشانه معرفه و نکره»، دانش، دی - بهمن، ش ۱۰-۱۱، ص ۵۲۴-۵۳۰ و ۵۷۹-۵۸۲.
_____ (۱۳۲۹)، «نشانه معرفه و نکره»، دانش، فروردین، ش ۱۳، ص ۳۷-۵۳.
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، «معرفه و نکره در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۵، ص ۸۱-۱۰۳.
سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.
شریعت، محمدجواد (۱۳۷۲)، دستور زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: اساطیر.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «مقدمه» بر منطق الطیر ← عطار نیشابوری، ۱۳۸۵.
_____ (۱۳۸۸)، «تعلیقات» بر مصیبت‌نامه ← عطار نیشابوری، ۱۳۸۸.

- طباطبائی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- عابدی، محمود و تقی پورنامداریان (۱۳۹۰)، «مقدمه» بر منطق الطیر ← عطار نیشابوری، ۱۳۹۰.
- عبدالملکی، حسین (۱۳۸۵)، «واژه‌بست 'ع' تصغیر و معرفه در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۲۱، ش ۱-۲ (پیاپی ۴۲)، ص ۹۷-۱۰۴.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۵)، منطق الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸)، مصیبت‌نامه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، منطق الطیر، به تصحیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران: سمت.
- علویه کرمانی (۱۳۸۶)، روزنامهٔ سفر حج عتبات عالیات و دربار ناصری، به تصحیح رسول جعفریان، قم: نشر مؤرخ.
- فاضل، نوید (۱۳۹۲)، دستور زبان پارسی، تهران: نشر آگه.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸)، دستور مفصل امروز، چاپ سوم، تهران: سخن.
- قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، منشآت، به کوشش سید بدرالدین یغمایی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- قریب، عبدالظیم و دیگران (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران: ناهید.
- قطره، فریبا (۱۳۸۶)، «مشخصه‌های تصریفی در زبان فارسی امروز»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۳، ص ۵۲-۸۱.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۷)، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لازار، ژیلیر (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمهٔ مهستی بحرینی، با توضیحات و حواشی هرمز میلانین، تهران: انتشارات هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰)، دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، چاپ هفتم، تهران: شرق.
- معین، محمد (۱۳۳۷)، مفرد و جمع و معرفه و نکره، تهران: دانشگاه تهران.
- ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۸۱)، سفرهای ناصرالدین شاه به قم، به تصحیح فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی (۱)، چاپ دهم، تهران: انتشارات سمت.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۳۸)، فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، تهران: کتابفروشی اسلامیة.